



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۶۱

شاه گشادست رو دیده شه بین که راست؟
باده گلگون شه بر گل و نسرين که راست؟

شاه در این دم به بزم پای طرب در نهاد
بر سر زانوی شه تکیه و بالین که راست؟

پیش رخ آفتاب چرخ پیایی کی زد؟
در تَتَقُّ (۱) ابر تن ماه به تعیین که راست؟

ساغرها می شمرد وی بشده از شمار
گر بنشد از شمار ساغر پیشین که راست؟

از اثر روی شه هر نفسی شاهی (۲)
سر کشد از لامکان گوید: «کابین (۳) که راست؟»

ای بس مرغان آب بر لب دریای عشق
سینه صیاد کو؟ دیده شاهین که راست؟

هین که بُراقان (۴) عشق در چمنش می چرند
تنگ درآمد وصال لایقشان زین که راست؟

سیمبر خوب عشق رفت به خرگاه دل
چهره زر لایق آن بر سیمین که راست؟

خسرو جان شمس دین مفخر تبریزیان
در دو جهان همچو او شاه خوش آیین که راست؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۸۲

سبب حرمان اشقیا از دو جهان که خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ *

* قرآن کریم، سوره حج (۲۲)، آیه ۱۱

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ

وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةَ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

ترجمه فارسی

و برخی از مردم خدا را [صرفاً] به زیان [یا شک و دودلی] می پرستند
[نه با قلب و یقین] پس اگر خیری [از قییل مال و رفاه دنیوی] بدانان رسد
بدان [بهره دنیوی بر بندگی خدا] آرام گیرند، و اگر بلایی به آنان رسد
[از بندگی خدا] روی گردانند. بدین سان دنیا و آخرت را از دست دهند.
این است همان زیان آشکارا.

ترجمه انگلیسی

There are among men some who serve Allah, as it were, on the
verge: if good befalls them, they are, therewith, well content;
but if a trial comes to them, they turn on their faces: they
lose both this world and the Hereafter: that is loss for all to see!

چون حکیمک اعتقادی کرده است
کآسمان بیضه^(۸)، زمین چون زرده است

گفت سائل^(۹): چون بماند این خاکدان
در میان این محیط آسمان؟

همچو قندیلی^(۱۰) معلق در هوا
نه به آسفل^(۸) می‌رود نه بر علا^(۹)

آن حکیمش گفت کز جذب سما^(۱۰)
از جهات شش بماند اندر هوا

چون ز مغناطیس قُبّه^(۱۱) ریخته
در میان ماند آهنی آویخته

آن دگر گفت: آسمان با صفا
کی کشد در خود زمین تیره را؟

بلک دفعش می‌کند از شش جهات
زان بماند اندر میانِ عاصِفات^(۱۲)

پس ز دفع خاطر اهلِ کمال
جان فرعونان بماند اندر ضلال

پس ز دفع این جهان و آن جهان
مانده‌اند این بی‌رَهان^(۱۳) بی این و آن

سر کشی از بندگان ذُو الْجَلال^(۱۴)
دان که دارند از وجود تو ملال

کهربا دارند چون پیدا کنند
گاه هستی تو را شیدا کنند

کهربای خویش چون پنهان کنند
زود تسلیم تو را طغیان کنند

آن چنان که مرتبۀ حیوانی است
کو اسیر و سُغْبۀ^(۱۵) انسانی است

مرتبۀ انسان به دست اولیا
سُغْبۀ چون حیوان شناسش ای کیا

بندهٔ خود خواند احمد در رِشاد^(۱۶)
جمله عالم را بخوان قُلْ یا عِبَادِ**

عقل تو همچون شتریان تو شتر
می‌کشاند هر طرف در حکم مُرّ^(۱۷)

عقل عقلند اولیا و عقل‌ها
بر مثال اشتران تا انتها

اندر ایشان بنگر آخر ز اعتبار
یک قلاووزست^(۱۸) جان صد هزار

چه قلاووز و چه اشتریان؟ بیاب
دیده‌ای، کان دیده بیند آفتاب

نک جهان در شب بمانده میخ‌دوز^(۳۹)
منتظر موقوف خورشیدست و روز

اینت خورشیدی نهان در ذره‌ای
شیر نر در پوستین بره‌ای

اینت دریایی نهان در زیر کاه
پا برین گه هین منه در اشتباه

اشتباهی و گمانی در درون
رحمت حق است بهر رهنمون

هر پیمبر فرد آمد در جهان
فرد بود و صد جهانش در نهان

عالم کبری به قدرت سحر کرد
کرد خود را در کهین^(۴۰) نقشی نورد

ابلهانش فرد دیدند و ضعیف
کی ضعیف است آن که با شه شد حریف؟

ابلهان گفتند: مردی بیش نیست
وای آن، کو عاقبت‌اندیش نیست

**** قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۱۰**

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ
وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

ترجمه فارسی

بگو: «ای بندگان من که ایمان آوردید! از پروردگار خویش پروا گیرید.
برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده‌اند پاداشی نکوست، و زمین خدا فراخ است.
همانا مزد شکیبایان، بی حساب، و تمام و کمال داده شود.»

ترجمه انگلیسی

Say: "O ye my servants who believe! Fear your Lord, good is (the reward) for those
who do good in this world. Spacious is Allah's earth! those who
patiently persevere will truly receive a reward without measure!"

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۵

غرض از سمیع و بصیر و علیم گفتن خدا را

از پی آن گفت حق، خود را بصیر
که بُود دید ویت هر دم نذیر^(۲۱)

از پی آن گفت حق، خود را سمیع
تا ببندی لب ز گفتار شنیع^(۲۲)

از پی آن گفت حق، خود را علیم
تا نیندیشی فسادِ تو ز بیم

نیست اینها بر خدا اسم عَلم^(۲۳)
که سیّه کافور^(۲۴) دارد نام هم

اسم مشتقّ است و اوصاف قدیم
نه مثال علتِ اولی سَقیم^(۲۵)

ورنه، تَسخُر^(۲۶) باشد و طنز و دها^(۲۷)
گَر را سامع^(۲۸) ضریران^(۲۹) را ضیا^(۳۰)

یا عَلم باشد حیی^(۳۱) نام وقیح
یا سیاه زشت را نام صبیح^(۳۲)

طفلك نوزاده را حاجی لقب
یا لقب غازی^(۳۳) نهی بهر نَسَب

گر بگویند این لقبها در مدیح
تا ندارد آن صفت نبُود صحیح

تَسخُر و طنزی بود آن یا جُنون
پاک، حق عَمّا یَقُولُ الظّالمون ***

*** قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۴۳

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

ترجمه فارسی

پاک و برتر است خدا از آنچه (مشرکان) گویند، برتری و علوی بزرگ.

ترجمه انگلیسی

Glory to Him! He is high above all that they say!– Exalted and Great (beyond measure)!

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۲

مر خبیثان را نسازد طیبات^(۳۴)

درخور و لایق نباشد ای ثقات^(۳۵)

چون ز عطر وحی کز گشتند و گم

بُد فغانشان که تطیّرنا بِکُم ***

رنج و بیماریست ما را این مقال

نیست نیکو وعظتان ما را به فال

گر بیاغازید نُصحی^(۳۶) آشکار

ما کنیم آن دم شما را سنگسار

ما به لغو^(۳۷) و لهو^(۳۸) فربه گشته‌ایم

در نصیحت خویش را نسرشته‌ایم

هست قوت ما دروغ و لاف و لاغ^(۳۹)

شورش معده‌ست ما را زین بلاغ

رنج را صدتو و افزون می‌کنید

عقل را دارو به افیون^(۴۰) می‌کنید

**** قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۱۸

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ ۚ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ.

ترجمه فارسی

گفتند: همانا ما شما را به شومی و فال بد گرفته ایم، اگر [از دعوت خود] باز نایستید قطعاً شما را سنگسار می کنیم، و از سوی ما شکنجه دردناکی به شما خواهد رسید.

ترجمه انگلیسی

The (people) said: "for us, we augur an evil omen from you: if ye desist not, we will certainly stone you. And a grievous punishment indeed will be inflicted on you by us".

- (۱) تُتَّقُ: خیمه، سراپرده، یا چادر بزرگ
- (۲) شاهد: زیبارو
- (۳) کابین: مهریه
- (۴) بُراق: اسب
- (۵) بیضه: تخم مرغ، تخم
- (۶) سائل: سؤال کننده
- (۷) قندیل: چراغ آویز، چراغدان
- (۸) اسفل: پایین تر، پست تر
- (۹) عَلَا: بزرگی و شرف، بالا
- (۱۰) سما: مخفف سماء به معنی آسمان
- (۱۱) قُبَّه: گنبد
- (۱۲) عاصِفَات: جمع عاصفه: تند باد، باد سرکش
- (۱۳) پیژهان: گمراهان، بی راه ، کسی که راه را کم کند.
- (۱۴) دُوَالْجَلال: دارنده شکوه
- (۱۵) سُغْبَه: فریفته و مفتون و مغلوب
- (۱۶) رَشاد: به راه راست رفتن ، راستی، هدایت
- (۱۷) مَر: تلخ
- (۱۸) قلاوون: پیشاهنگ
- (۱۹) میخ دوز: دوخته به میخ، کسی که او را با میخ بر زمین می بستند.
- (۲۰) کُهین: کوچک، کوچک تر
- (۲۱) نذیر: ترساننده، بیم دهنده
- (۲۲) شَنِیع: زشت
- (۲۳) اسم عَلَم: نام خاصی است که بر فردی مخصوص نهاده می شود تا بدان اسم، شناخته شود، مانند صالح، رستم
- (۲۴) کافور: به لغت هندی « کپور » گویند و آن صمغ درختی است که بیشتر در جزایر و سواحل دریاها روید. و آن به پاره ای نمک شبیه است.
- (۲۵) سَقِیم: بیمار
- (۲۶) تَسْخَر: مخفف تَسْخَر که فارسیان تشدید آن را حذف می کنند و در اینجا به معنی هزل و مسخره.
- (۲۷) رها: مخفف دهاء به معنی زیرکی، نیرنگ. با فتح دال نیز به همین معنی است.
- (۲۸) سامع: شنونده
- (۲۹) ضریران: جمع ضریر به معنی کور، نابینا
- (۳۰) ضیا: نور، روشنایی
- (۳۱) خیی: با شرم و حیا
- (۳۲) صَبیح: زیبا رو، خوشگل، جمع آن: صبا ح.
- (۳۳) غازی: جنگجو، پیکار کننده، مجاهد راه دین، از ریشه غَزو
- (۳۴) طیبات: چیزهای پاکیزه، جمع طیبه
- (۳۵) ثَقَات: جمع ثَقَه، به معنی معتمد و شخص طرف اطمینان
- (۳۶) نَصَح: پندوانداز
- (۳۷) لَعُو: بیگاری، کار بیهوده
- (۳۸) لَهْو: بازی
- (۳۹) لاغ: مسخرگی، بازی، شوخی
- (۴۰) افیون: تریاک